

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۶

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۱- شماره ۷۹- بهار ۱۴۰۳- حصص: ۲۹۰-۲۷۱

مقایسه انسان کامل از نظر غزالی و مولانا

سیدحمید میرسلیمانی عزیز^۱

محمدعلی خالدیان^۲

حسنعلی عباسپوراسفدن^۳

چکیده

یکی از بحث‌های مهم در تصوف و عرفان «انسان کامل» و ویژگی‌های اوست. انسان کامل، محل تجلی خداوند و شناخت وی، شناخت خداوند است. بررسی و درک ویژگی‌های انسان کامل در میان آرای مختلف عارفان و مقایسه و قضاوت درباره این آرا معرفت‌افزا است. غزالی و مولوی از تأثیرگذارترین متفکران در جهان اسلام به‌شمار می‌روند. هدف این تحقیق؛ انسان کامل و شناخت ویژگی‌های او از نظر غزالی و مقایسه آن با اندیشه‌های مولوی است. روش تحقیق توصیفی تحلیلی و با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای گردآوری شده است. نتایج پژوهش اینکه غزالی و مولوی هر دو به ضرورت وجود انسان کامل و تقدم غایی او معتقدند. هر دو از نظر کلامی اشعری و تصوف را بهترین روش برای رسیدن به حقیقت می‌دانند. غزالی صوفی خائف است ولی مولوی به تصوف عاشقانه باور دارد. انسان کامل غزالی مقید به رعایت اصول ظاهری دینی است. اما پیر مولانا، در مواردی نادر بی‌تقید به ظواهر و لاابالی است. در نهایت هر دو معتقدند که بالاترین و کامل‌ترین مرتبه کمال، به پیامبر خاتم اختصاص دارد. در این پژوهش تلاش می‌شود ضمن اشاره به آرای دیگر عرفا، دیدگاه‌های غزالی و مولانا در این خصوص بررسی و مقایسه شود.

کلید واژه‌ها: انسان کامل، غزالی، مولانا، پیر، عشق.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. نویسنده مسئول:

Khaledyan344@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

پیشگفتار

«شناختن انسان کامل و پی‌بردن به ابعاد وجودی او جهت پیروی از وی در امور، از گذشته همواره مورد توجه و علاقه اندیشمندان بزرگ بوده‌است. این موضوع یکی از مهم‌ترین ارکان عرفان اسلامی است. ضرورت انسان کامل تنها برای عالم انسانی نیست، بلکه ضرورتش برای کل عالم است یعنی انسان نه تنها برای طی مراتب کمال به انسان کامل نیاز دارد بلکه کل عالم برای بقا و حفظش نیاز به انسان کامل دارد» (صلواتی و کوکرم، ۱۳۹۹ش: ۳۷). «انسانی که مظهر اسم اعظم «الله» است جامع اسماء و صفات او است. به‌خاطر این جامعیت آئینه تمام‌نمای خدا است. بنابراین می‌تواند به‌واسطه وجود امکانی خود، شناخت خداوند را برای سایر موجودات عالم میسر سازد» (صلواتی و کوکرم، ۱۳۹۹ش: ۴۱). تئوری انسان کامل از جمله مفاهیمی است که بسیاری از مکاتب، مذاهب، فلاسفه و اندیشمندان در طول تاریخ به آن توجه داشته‌اند. انسان کامل به‌اعتبار نظریه امامت و ولایت نزد شیعیان (امامیه و اسماعیلیه) دارای اهمیت خاصی است تعبیر انسان کامل در قرآن وجود ندارد. اما بُن‌مایه‌های این نظریه در قرآن و تفاسیر برخی آیات و احادیث قدسی آشکارا دیده می‌شود. در تصوف و عرفان اسلامی، نظریه انسان کامل را در شخصیت آرمانی پیامبر اسلام می‌توان مشاهده کرد. تأثیر نظریه انسان کامل در صورت و حقیقت محمد(ص)، در شعر و ادبیات عرفانی بسیار آشکار است. در اشعار کسانی چون سنایی، عطار، مولوی، شیخ محمود شبستری و..... شخصیت انسان کامل غالباً مظهر جمال الهی تصور می‌شود. ترکیب انسان کامل برای نخستین بار توسط محیی‌الدین ابن عربی بیان شده‌است. (شدر ۱۹۷۶: ۶۳-۶۴)

یکی از دانشمندان و صوفیان برجسته نیمه دوم قرن پنجم ابو حامد غزالی است که در حدود چهل سالگی بعد از تحولی که در اندیشه او به‌وجود آمد به تصوف روی آورد و سراسرنندگی او متأثر از این تحول روحی و اعتقاد به اصول تصوف گردید. (غزالی، المنقذ ۱۳۴۹: ۲۹) وی معتقد است که در مراحل سلوک، مرید پس از تطهیر دل از مال و جاه، نیازمند امام و استاد و شیخی است که به او اقتدا کند. مریدی که شیخی نداشته باشد تا او را هدایت کند، ناگزیر شیطان او را به راه خویش می‌کشاند: «فمن لم یکن له شیخ یهدیه، قاده الشیطان إلى طرقة لا محاله». (غزالی، بی‌تا، ج ۳: ۸۰). مفهوم «انسان کامل» تعبیری کلیدی در مثنوی و دیگر آثار جلال‌الدین مولوی نیز به‌شمار می‌رود. اشارات او درباره اینکه در هر دوره‌ای ولی وجود دارد» و «زمین هیچ‌گاه از وجود ولی خداوند خالی نیست» و «انسان علت غایی خلقت است»؛ «عقل کل» و «خلق انسان به صورت خود» «نشان می‌دهد که مولوی به

مفهوم انسان کامل، سخت باور دارد. در حقیقت سراسر مثنوی بیان انسان کامل احوال مشایخ راستین و صفات آنان و مدعیان دروغین پیری و شیخی و فریب آنان است. در این نوشته نگارنده بر آنست تا مبانی نظری انسان کامل با توجه به نظرات ابن عربی، نسفی، جیلی و متفکرین دیگر تحلیل کند و با تطبیق آرا غزالی و مولوی فهم تازه‌ای از این کمال معرفت عارفانه دینی ارائه گردد.

غزالی از بزرگترین و برجسته‌ترین دانشمندان قرن پنجم است که بسیاری از دانشمندان قرون بعد تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های او بوده‌اند. «مفصل‌ترین مجموعه‌ای که صوفیان در علم اخلاق عرضه کرده‌اند کار غزالی بود.» (زرین کوب، تصوف ایرانی: ۹۰)

باتوجه به حقیقت انسان کامل در مکاتب صوفیانه و عرفان اسلامی: «غزالی و مولانا چه تعاریفی از انسان کامل ارائه می‌دهند؟»

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که درباره موضوع حاضر صورت گرفته است، عبارتند از: مقاله " تبیین ضرورت‌های سه‌گانه انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و علامه طباطبایی"، نوشته عبدالله صلواتی و فاطمه کوکرم، فصلنامه علمی عرفان اسلامی، سال شانزدهم، شماره ۶۴، تابستان ۱۳۹۹.

مقاله " انسان کامل از دیدگاه حکیم سنائی غزنوی"، علی اکبر افراسیاب‌پور و فلور ولی‌پور چهاردهم، جریک، فصلنامه تخصصی عرفان اسلامی، دوره نهم، شماره سی و چهارم، زمستان ۱۳۹۱.

مقاله " بررسی تطبیقی فهم هرمنوتیکی از دیدگاه گادامر و مولانا" آرزو برومندی و همکاران، فصلنامه علمی عرفان اسلامی، سال شانزدهم، شماره ۶۴، تابستان ۱۳۹۹

درباره موضوع مورد بحث یعنی «انسان کامل» از نظر غزالی و مولوی تا آنجا که نگارنده بررسی و تحقیق نموده پژوهش مستقل و جامعی صورت نگرفته است.

بحث اصلی

اشتراکات غزالی با مولوی:

غزالی متکلم و فقیه بزرگ و مدرس بزرگ نظامیه بغداد در سال ۴۵۰ به دنیا آمد و در سال ۵۰۵ هجری در شهر طوس تقریباً صد سال قبل از تولد مولوی وفات یافت. در حدود چهل سالگی دچار تحول شد. این تحول روحی، نتیجه یک درگیری باطنی و تردیدی مضطربانه بود. عشق به مقام و منصب استادی نظامیه بغداد از یک طرف و عطش حقیقت‌جویی و فساد روحی فقیهان و ضعف معرفتی فلاسفه از طرف دیگر باعث می‌شد او سرانجام بر تردید درونی خود پیروز شد و مخفیانه بغداد را به مقصد مکه ترک کرد غزالی بعد از تحول درونی «وارد مرحله جدیدی از زندگی شد از همه چیز و همه‌کس صرف‌نظر نمود و در جرگه آزادگان درآمد(همایی: ۱۳۴۲) وی دانشمندی پرآوازه‌ای است که تصوف را بررغم مخالفت‌های ظاهر گرایان در فرهنگ اسلامی اهمیت واقعی بخشید. (زرین کوب

۱۳۶۴: ۱۰) زندگی او به دنیای اسلام آموخت که به خاطر آنچه انسان آن را حقیقت می‌خواند می‌توان همه چیز دیگر را فدا کرد (همان: ۲۰۸) عرفان غزالی، عرفان اسلامی، زاهدانه و آکنده از مکاشفات روحانی در عین حال دور از دعوی‌های تندروان است. (زرین کوب، ۱۳۹۴: ۷۰) از طرف دیگر، جلال‌الدین فقیه بزرگ در آستانه چهل سالگی بعد از تحولی روحانی از سجاده‌نشینی باوقار به بازیچه کودکان کوی بدل‌گردید. عامل این تحول روحانی پیری بزرگ بود. وی با رهاکردن فقه و کلام و وعظ درس‌رزمینی قدم‌نهاد که همه چیز و خدایش شمس بود. در این سرزمین عقل قادر به فهم نبود و زبان قدرت بیان‌ناداشت. غزالی و مولوی در بسیاری از موارد با هم مشترکند که به مهمترین آن‌ها اشاره می‌شود.

اعتقاد به اصول اشعریت:

اشعریت از محورهای مشترک فکری غزالی و مولوی است. اعتقاد به اصول اشعریت در آثار هر دو فراوان است. اما هر دو در تطبیق بر مصادیق، از خود انعطاف نشان می‌دهند. خدای اشعریان خدایی است که هیچ مجوز عقلی و اخلاقی برای رفتارش وجود ندارد می‌تواند خلاف وعده عمل کند، بدان را به بهشت برد. غزالی در برابر چنین خدای از خوف می‌لرزد و در «احیا العلوم» این چنین خوف خود را نشان می‌دهد: «وقد أوحى الله تعالى إلى داود عليه السلام خفنى كما تخاف السبع الضارى نعم من يعرف من الأسد لونه وشكله واسمه قد لا يخافه وكأنه ما عرف الأسد فمن عرف الله تعالى عرف من صفاته أنه يهلك العالمين ولا يبالي ويعلم أنه مسخر فى قدرة من لو أهلك مثله آلاف مؤلفه وأبد عليهم العذاب أبد الآبأد لم يؤثر ذلك فيه أثرا ولم تأخذ عليه رقة ولا اعتراض عليه جزع» خداوند به داوود علیه السلام وحی کرد ای داوود هم چنانکه از درنده‌ها می‌ترسی از من بترس هرکس خدا را بشناسد می‌داند که یکی از صفات حق این است که از هلاک کردن همه جهانیان پروا ندارد. می‌داند که خود، مسخر کسی است اگر هزاران هزار چون او را هلاک و به عذاب ابد گرفتار سازد ابداً دچار رقت و بی‌تابی نخواهد شد. (غزالی، بی تا، ج ۳: ۳۸۹) ابیات زیر از مولوی همین تفکر اشعرگری را نشان می‌دهد.

ای رفیقان راه‌ها را بست یار / آهوی لنگیم و او شیر شکار / جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای / در کف شیر نر خون خواره‌ای (مولوی ۱۹۲۵/۶/۵۷۶-۵۷۷)

مخالفت با فیلسوفان و متکلمان:

غزالی کتاب معروف «تهافت الفلاسفه» را در دشمنی با فلسفه و فلاسفه نوشته است. اما استدلال‌های او در نقد فیلسوفان او را برخلاف میلش چون فیلسوف نشان می‌دهد. غزالی به منطقی معتقد بود و مباحث سیاسی یونانیان را نیز تأیید می‌کرد و با نقدهای خویش بر فلسفه، فیلسوفان را به تفکری دوباره وا داشت. (سروش، عبدالکریم ۱۳۸۸: ۱۲۹) مولوی نیز در ذم فلاسفه و متکلمین با غزالی هم عقیده است. هر دو معتقدند که فلسفه نمی‌تواند وسیله کسب حقیقت باشد. مولوی مانند غزالی فلسفه و کلام را مترادف هم به کار می‌برد. و چون غزالی با استناد به حدیث «اکثر اهل الجنة البله» ابلهی و گولی

را در برابر فیلسوفی می‌نهد و بر همین مبنا، دعوت به ابلهی می‌کند و تیزهوشی و تکیه بر صرف زیرکی را از آن شیطان و باعث کبر و نفاق می‌داند. (مولوی ۱۳۸۵/۴/۱۴۰۲)

فلسفی منکر شود در فکر وطن/ گو برو سر را بر این دیوار زن/ هرکه را در دل شک و پیمایی است/ در جهان او فلسفی پنهانی است/ فلسفی کو منکر حنانه است / از حواس انبیا بیگانه است (مولوی ۱۹۲۵/ ۱ / ۳۲۷۸-۳۲۸۰)

بیشتر اصحاب جهنم ابلهند/ تا زشر فیلسوفی می‌رهند(مولوی ۱۹۲۵/ ۶ / ۲۳۷۰)
چالش با فقیهان:

امام محمد غزالی وظیفه اصلی فقه را، ایجاد تعادل و آرامش در زندگی دنیوی افراد می‌داند تا بتوانند به شناخت عمیق حقیقت دین و امور اخروی پردازند. در نگاه غزالی چنین نیست که آدمیان ذاتاً به علم فقه نیازمند و وابسته باشند. بلکه انسان‌ها به ضرورت اجتماعی بودنشان و زندگی در این دنیای خاکی و اینکه فهم دین نیاز به آرامشی دارد که فقه با قانون‌گذاری آن‌را فراهم می‌سازد، به فقه نیازمند است. او معتقد بود که اگر آدمیان به «مسالمت»، «فناعت» و «عدالت» زندگی می‌کردند و با یکدیگر دشمنی نمی‌نمودند هرگز نیازی به فقیهان پیش نمی‌آمد. در واقع غزالی از فقه به مثابه قانون در جوامع امروزی می‌داند و شانی جز آن را برای فقه قائل نیست. (سروش عبدالکریم، ۱۳۸۸: ۱۲۵ به بعد) مولوی بعضی ابیات مثنوی به فقها تعریض‌هایی دارد.

که همی دانم یجوز و لایجوز/ خود ندانی تو یجوزی یا عجز
این روا و آن ناروا دانی و لیک/ تو روا یا ناروایی بین تو نیک

قیمت هر کاله می‌دانی که چیست/ قیمت خود را ندانی احمقیست (مولوی ۱۹۲۵/۳/۲۶۵۰-۲۶۵۲)

اعتقاد به پیر در تصوف:

واژه پیر در اصل به معنای سالمند و کهنسال و اصطلاحاً به معنای شیخ، مرشد و راهنما و انسان باتجربه است. این لفظ در ادب فارسی مترادف و هم معنای شیخ عربی و در عرفان به معنای کسی است که برای شاگرد یا مرید یا سالک در حکم راهنما و مربی و مرشد باشد. لفظ «پیر یا شیخ» در زمان غزالی در مفاهیم مختلف از جمله «کلمه» یا «لوگوس» یا «عقل اول» و «حبرئیل» به کار می‌رفت که بعدها با عنوان «انسان کامل» توسط ابن عربی به کار گرفته شد. پیر راهنما و هدایت‌کننده سالکان به سوی حقیقت است. به همین خاطر در میان صوفیان جایگاه والایی دارد. اهمیت پیر تا جایی است که صوفیه پیران خود را به منزله جانشینان پیامبر اکرم (ص) دانسته‌اند. صوفیه در این باره به حدیثی هم استناد می‌کردند: «قال صلی الله علیه وسلم الشیخ فی قومه کالنبی فی أمته» (ژنده‌پیل، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۲۶) پیر در میان پیروانش به منزله پیامبر است در میان امتش. به همین دلیل «بی‌پیر بودن» در میان متصوفه و عامه مردم معادل بی‌دین و لامذهب به کار می‌رفته است. از بعضی مشایخ در این مورد جمله‌ای هم به عربی نقل کرده‌اند «من لاشیخ له لادین له» (عین القضاة، ۱۳۷۳: ۲۸) یا استناد به این حدیث نبوی که من

لم یکن له شیخ فشیخه الشیطان (فروزانفر ۱۳۶۱: ۳۰) صوفیان صدای پیر یا شیخ را انعکاس صدای خداوند در طبیعت می‌دانستند. شیوخ خانقاها با این تئوری می‌توانستند قدرتی بلامنازع و اقتداری بی‌مانند به‌دست آورند که هیچ کس توان مقابله با اقتدار آن‌ها را نداشت. این موضوع بعدها به‌صورت مدون به اصطلاحی تبدیل شد که در آثار ابن عربی عبدالکریم جیلی، عزیز نسفی و شیخ شبستری و مثنوی معنوی با عنوان «انسان کامل» حضور دارد. (زرین کوب ۱۳۸۳: ۹۹)

تفاوت غزالی با مولوی:

تفاوت غزالی با مولوی در این است که غزالی بیشتر از منظر فقهی و کلامی با گرایش صوفیانه و زاهدانه به مسائل نظر دارد و تصوف او تصوف زاهدانه است که در اغلب مواقع به‌علت چهارچوب فکری محدود در این حوزه‌ها به بن‌بست برمی‌خورد و گاهی اوقات نمی‌تواند به‌طور کامل مسئله را حل کند و به افناع مخاطب پردازد. اما تصوف مولوی بر عشق و معرفت بنا نهاده شده است و می‌تواند آنچه را که عقل از پاسخ آن عاجز است با قدرت تسامح عشق حل می‌کند. «تصوف غزالی با مولوی را وقتی می‌توان شبیه و همسنگ دانست که مولانا تحت تربیت سید برهان محقق کار می‌کرد. نه از آن تاریخ به بعد. برای مولوی در هیچیک از کاملان و رسیدگان این جهان نظیر و همانندی پیدا نتوان کرد.» (همایی، ۱۳۴۲: ۴۰۱)

دیدگاه‌های غزالی درباره پیر یا انسان کامل:

ضرورت وجود انسان کامل

غزالی در کیمیای سعادت در ربع مهلکات وجود پیر (انسان کامل) را در جهان ضروری و پیر را معادل «امام» می‌داند. «..... و چون حجاب برگرفت مثل وی چون کسی بود که طهارت کرد و شایسته نماز گردید اکنون وی را امام حاجت بود. که به وی اقتدا کند و آن پیر است که بی پیر راه رفتن راست نیاید، که راه پوشیده است و راه‌های شیطان به راه حق آمیخته است. راه حق یکیست باطل هزار. چگونه ممکن گردد بی دلیل راه بردن؟» (غزالی ۱۳۹۳: ۳۴) وی معتقد است که مرید باید کاملاً تسلیم پیر باشد «چون پیر به‌دست آورد کار خویش جمله با وی گذارد به تصرف خود آن در باقی کند (یعنی ترک کند) و بداند که منفعت وی در خطای پیر بیش از آن بود که اندر صواب خویش. هرچه شنود از پیر که وجه آن نداند باید که از قصه موسی و خضر علیهما السلام یاد آورد که آن برای حکایت پیر و مرید است مشایخ چیزها به دانسته باشند که به عقل فراسر آن نتوان شد.» (همان: ۳۴)

غزالی در رساله‌ای با عنوان «ای فرزند» که در جواب سوالات یکی از شاگردان خود در لابلای نصایح، نکاتی را درباره سیر و سلوک و پیروی از پیر بیان می‌کند. «پنجم پیری (دلیل راه) باید که او را راهنمایی کند تربیت کند و اخلاق بد از وی بستاند و به‌دراندازد. اخلاق نیکو به جای آن نهد و معنی تربیت این است همچون برزگری که غله را تربیت کند هر گیاهی که با غله برآمده باشد، از میان غله برکند و به در اندازد و همچنین سنگی و کلوخی که در میان کشتزار باشد بیرون اندازد و از بیرون آب

و سماد بدان آورد. تا غله پرورده و نیکو برآید و البته سالک راه خدای را از پیری مری چاره نباشد زیرا که خدا که حالا از برای آن پیغمبران را به خلائق فرستاد تا دلیل راه خدا باشند و خلق را راهنمایی کنند پس چون ایشان از دنیا رفتند پیغامبر ما نیز صلی الله علیه و علیهم همچنین از دنیا رحلت فرمود نایبان خود را به جای گذاشت تا دلیل خلق باشند به راه حق تا روز قیامت پس سالک راه از پیری ناگزیر است تا نایب رسول خدایی باشد در دلیلی کردن به راه خدای عزوجل. شرط پیران است نایبی رسول خدای را بشاید بلکه اهلیت این کار کسی را باشد که او را نشانی چند باشد. به طریق اجمال از آن نشانی‌ها بعضی بگوییم تا هرکه این دعوی نتواند کرد». (غزالی ۱۳۳۳: ۱۰۳) غزالی در این رساله منزلت پیر را در میان مریدانش همان منزلت پیامبر در میان پیروانش می‌داند.

غزالی در احیاءالعلوم به ضرورت داشتن استاد و پیر و اقتدا به او در تصوف تأکید می‌کند و اعتقاد دارد که در غیر این صورت شیطان برای گمراه کردن او در کمین خواهد بود. «فیحتاج إلى إمام یقتدی به. فکذلک المرید، یحتاج إلى شیخ و أستاذ یقتدی به لا محالة، لیهدیه إلى سواء السبیل. فإن سبیل اللدین غامض. و سبیل الشیطان کثیرة ظاهرة. فمن لم یکن له شیخ یهدیه قاده الشیطان إلى طرفه لا محالة. فمن سلک سبیل البوادی المهلکة بغیر خفیر، فقد خاطر بنفسه و أهلکها. و یكون المستقل بنفسه کالشجرة التي تنبت بنفسها، فإنها تجف علی القرب. و إن بقیت مدة و أورقت لم تثمر، فمعتصم المرید بعد تقدیم الشروطال مذکورة شیخه، فلیتمسک به تمسک الأعمی علی شاطئ النهر بالقائد، بحيث یفوض أمره إلیه بالکلیة، و لا یخالفه فی ورده و لاصدره و لا یبقی فی متابعتة شیئا و لا یذر. ولیعلم أن نفعه فی خطأ شیخه لو أخطأ، أكثر من نفعه فی صواب نفسه لو أصاب». «مرید احتیاج به شیخ و استادی دارد که ناگزیر به او اقتدا کند تا او به راه راست رهنمون شود، زیرا راه دین دشوار است و راه‌های شیطان بسیار و آشکار، و هرکس استادی نداشته باشد که هدایتش کند به ناچار شیطان او را به راه‌های خود براند. پس هرکس بیابان‌های هلاک کننده را بدون راهنما و محافظ پیماید خود را به خطر انداخته و بسا هلاک شود و کسی که مستقل و تنهاست مانند درخت خودروست که زود خشک می‌شود و اگر مدتی بماند و برگ کند میوه نمی‌دهد، بنابراین پس از اینکه مرید، شروط یادشده را آماده کرد پناه او استاد اوست و باید همانند نابینا که در کناره رودخانه به راهنما چنگ می‌زند به استاد چنگ بزند به طوری که نابینا تمام کارهایش را به راهنما واگذار می‌کند و با او در ورود و خروجش از آب مخالفت نمی‌کند و هیچ چیز را در پیروی از او رهانمی‌سازد. و باید بدانند که نفع او در اشتباه استادش اگر اشتباه کند بیشتر از نفعی است که از عمل درست خود می‌برد اگر درست عمل کند.» (غزالی، بی تا، ج ۳: ۹۳) غزالی در بخشی دیگر از کتاب «الاحیاء» علت ضعف ایمان و عدم رستگاری مردم را نداشتن «دلیل راه» می‌داند و می‌نویسد: پس مانع از رسیدن عدم راه رفتن (سلوک) است و مانع راه رفتن عدم ارادت و مانع ارادت عدم ایمان و سبب عدم ایمان عدم راه نمایندگان و پنددهندگان و عارفان که راه خدا را نمایند و بر حقارت دنیا و نیستی آن و بزرگی کار آخرت و همیشگی آن تنبیه فرمایند. (غزالی، بی تا، مهلکات: ۲۰۴)

ابوحامد در کتاب «مشکات الانوار» که آن را در تفسیر و تأویل آیه نور نوشته است. لفظ کامل را برای انسان کامل به کار می برد. «الکامل من لا يطفىء نور معرفته نور ورعه ولذلك ترى الكامل لا تسمح نفسه بترك حد من حدود الشرع مع كمال البصيرة». وهذه مغلطة منها وقع بعض السالكين إلى الإباحة وطى بساط الأحكام ظاهرا، حتى أنه ربما ترك أحدهم الصلاة وزعم أنه دائما في الصلاة بسره. وهذا سوى مغلطة الحمقى من الإباحية الذين مأخذهم ترهات كقول بعضهم (إن الله غنى عن عملنا) وقول بعضهم إن الباطن مشحون بالخباثات ليس يمكن تزكيتة ولا يطمع في استئصال الغضب والشهوة لظنه أنه مأمور باستئصالها: وهذه حماقات. «غزالی، محمد، مشکاة الأنوار، بیتا: ۷۳) «وی از شخص کامل چنین تعبیر کرده اند» کامل کسی است که نور معرفتش نور تقوایش را خاموش نکند» نکته قابل توجه این که برخلاف مشهور است، اصطلاح انسان کامل قبل از ابن عربی هم به کار می رفته است چنان که غزالی، اصطلاح «کامل» را به جای «انسان کامل» به کار برده و تعریفی خاص از آن ارائه می دهد.

امام محمد غزالی - در تفسیر آیه کریمه «مُطَاعٌ ثُمَّ آمِينَ» (التکویر، ۲۱)، «مطاع» را موجودی می دانست که نه خداست و نه عالم، بلکه برزخی بین آن هاست که اراده الهی از طریق او عمل می کند، یعنی شخصیتی است که خلق و تدبیر عالم به واسطه اوست. وی در کتاب مشکاه الانوار، خداوند را نور محض می داند که این نور با تمام مراتبش در انسان متجلی می شود و انسان باید بکوشد حجاب هایی را که مانع تابش این نورند مرتفع سازد. غزالی «مطاع» را در حقیقت همان امر الهی می داند که در قرآن کریم به آن اشاره شده است: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» و «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». بنابراین، «مطاع» نه به معنای دینی، فرشته ای از فرشته هاست و نه آنگونه که فلاسفه نوافلاطونی می گویند، عقل اول است و نه خود خدا است و نه چیز دیگری از عالم است، بلکه واسطه بین خدا و عالم است و اراده الهی از طریق آن تحقق می پذیرد. به عبارت دیگر، «مطاع» همان عقل الهی است که اثرش در عالم هستی ظاهر و در تمام مخلوقات ساری است. (غزالی، مشکوه الانوار، بیتا: ۹۰-۸۴) این سخن، نمایانگر آن است که اندیشه «مطاع» در تفکر غزالی، تصویر دیگری از نظریه های اسلامی در باب لوگوس (کلمه الهی) است. در آثار متفکران یونانی رایج ترین معنای لوگوس حکمت و عقل، همچنین منطق و کلام است. از آنجا که در دوران باستان تفکر و عقل وجهی کلامی داشت امروزه لوگوس هم به معنای عقل و هم به معنای کلام فهمیده می شود. البته مفهوم «کلمه» را هم در خود دارد و به معنای صحبت کردن و سخن گفتن (نطق) نیز هست. یکی دیگر از معانی لوگوس، نشانه ها و عنایات الهی جهت راهنمایی انسان به سوی خداوند است. (مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۷: ۲۲۵۱)

ویژگی های پیراز نظر غزالی

غزالی برای پیر شرایط و ویژگی هایی ذکر می کند. «هر آن کس که از حب دنیا و حب جاه و اسباب اعراض کرده باشد و متابعت شخصی بصیر پیدا کرده باشد که متابعت آن شخص مسلسل باشد تا به مصطفی صلی الله و علیه و آله و سلم و به فرمان وی از هر نوعی ریاضت کشیده باشد. از کم

خوردگی و کم گفتن و کم خفتن و نماز بسیار گزاردن و روزه بسیار داشتن و صدقه بسیار دادن و در تبعیت وی محاسن اخلاق سیرت وی گشته باشد از صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت قناعت و امانت و طمأنیت و بذل مال و تواضع و دانستگی و صدق و وقار و سکون و تأنی و امثال اینها و نوری از نور پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس کرده بود و اخلاق ذمیمه در آن نور معدوم گشته باشد از کبر و بخل و حسد و کینه و حرص و امل در زن طیش و سرسبکی و امثال اینها بری باشد، بعد از علم دیگران مستغنی گشته، چنانکه علم کسی محتاج نباشد الا علم پیغامبر صلی الله علیه و سلم و آنان که نایبی رسول خدای را شایند.» (غزالی: ۱۳۳۳: ۱۰۳) وی معتقد است که صوفی باید کاملاً ملتزم به اصول شرعی بوده و به خود اجازه ندهد که حتی حدی از حدود شرع را ترک گوید. و اگر کسی چنین کند اباحتی، شیاطین خلق و کشتنی هستند. (غزالی: ۱۳۹۳: ۳۸)

«انسان کامل» از دیدگاه مولانا:

«در عرفان نظری انسان کامل، زبده و خلاصه مراتب چندگانه عالم آفرینش است و خداوند تمامی عوالم وجود را در نهاد انسان سرشته است. چون هدف از خلقت جهان هستی، آفرینش انسان بوده بنابراین خداوند در مراتب اولیه، عوالم جبروت و ملکوت و مثال و ناسوت را آفریده و در مرتبه آخر انسان را خلق فرموده است» (افراسیاب پور و همکار، ۱۳۹۱ ش: ۹۴).

اندیشه انسان کامل در مثنوی

مولوی، اندیشه خود در مثنوی را بر سه محور «وحدت وجود»، «جبر و اختیار» و «انسان کامل» را مطرح نموده است. اما اندیشه انسان کامل از دو اندیشه دیگر محوری تر است. در تفکر مولانا روح انسانی که از عالم مجردات به جهان ظلمانی تن گرفتار آمده، همواره خواهان آن است تا بند تعلق از مادیات را بگسلد و به مبدأ خویش واصل گردد.

جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای / تن ز عشق خار بن چون ناقه‌ای

جان گشاید سوی بالا بال‌ها / تن زده اندر زمین، چنگال‌ها (مولوی، ۱۵۴۴-۱۵۴۵)

«مولانا معتقد است که گرچه امکان فهم کامل از حقیقت و ماهیت اشیا و پدیده‌ها وجود ندارد، اما ادراک و فهم بخش‌هایی از آن بسته به میزان برخوردارگی از قوه درک و شعور محال نیست، وی گوشزد می‌نماید که گرچه انسان نمی‌تواند به فهم کامل نائل شود، اما برای رسیدن به آن نیز نباید دست از تلاش بردارد» (برومندی و همکاران، ۱۳۹۹ ش: ۲۳۲). انسان در مسیر رسیدن به مقصد به یک رهبر و مرشد نیازمند است تا هدایت‌گر سالکان به سوی خداوند باشد. انسان کامل مولانا عاشق خدا و خداوند عاشق اوست دل او آینه حق نماست. عشق چه این سری یا آن سری باشد عاقبت آدمی را به حق می‌رساند. اصطلاح «انسان کامل» در مثنوی به ندرت دیده می‌شود. ولی به جای آن واژگان و ترکیباتی مانند ولی، مرد خدا، شیر حق، قطب عالم، امام حی و امثال آن را به کار برده است. این مفهوم در داستان‌ها و حکایات مثنوی به زبان‌های گوناگون بیان شده است:

در نخستین داستان مثنوی اندیشه انسان کامل مطرح شده است در این داستان پس از بهبود کنیزک از بیماری، طبیب به اشارت خداوند، زهری کشنده به زرگر داد که بر اثر آن زیبایی او کم شد و رفته رفته از چشم کنیزک افتاد. در این حکایت مثنوی شاه نماد (روح)، کنیزک نماد (نفس حیوانی یا سالک مبتدی)، طبیبان دروغین، نماد (عقل جزئی یا مشایخ ظاهری)، زرگر نماد (دنیا)، حکیم الهی نماد (عقل کلی یا مرشد حقیقی یا انسان کامل) است. (مولوی، ۱/ ۱۲۲-۳۵) (زمانی کریم، ۱۳۸۵: ۷۰-۷۱)

در داستان نخجیر شیر و گرگ و روباه شیر نماد حق یا پیر است که در برابر او از من نباید سخن گفت. گرگ مامور به تقسیم غنایم می شود گاو وحشی را برای شیر بز برای خود و خرگوش را به روباه می دهد اما شیر برافروخته می شود.

هرکه اندر وجه ما باشد فنا/ کل شیء هالک نبود جزا
زانک در الاست او از لا گذشت/ هر که در الاست او فانی نگشت
هر که بر در او من و ما می زند/ رد بابت او و بر لا می تند (مولوی، ۱/ ۳۰۵۳-۳۰۵۵)

در دفتر اول داستان حضرت یوسف را که مهمان او برایش آینه آورده بود مطرح می کند یوسف در این داستان سمبل پیر یا حق است که در آینه وجود او دیگران خود را می بینند.

آینه هستی چه باشد نیستی/ نیستی بر گر تو ابله نیستی
هستی اندر نیستی بتوان نمود/ مال داران بر فقیر آرند جود (مولوی، ۱/ ۳۲۰۲-۳۲۰۱)

در داستان زید بن حارثه، زید از مرتبه شریعت و طریقت می گذرد و واصل می شود وقتی رسول از او می پرسد چگونه صبح کردی گفت؟

گفت عبدا موقنا باز اوش گفت /کو نشان از باغ ایمان گر شکفت (مولوی، ۱/ ۳۵۰۱)

سپس زید اسراری را بیان می کند. که پیران راه نیز اغلب بدان واقف می شوند.

گفت خلقان چون ببینند آسمان/ من ببینم عرش را با عرشیان
هشت جنت هفت دوزخ پیش من/ هست پیدا همچو بت پیش شمن (مولوی، ۱/ ۳۵۰۷-۳۵۰۸)

در قصه ابراهیم ادهم زمانی، ابراهیم بر لب دریا نشسته بود و دلخ خود را می دوخت یکی از بندگان شیخ او را دید و شناخت و با خود گفت: ملکی چنان از دست بدادی چه یافتی؟ شیخ از اندیشه مرید آگاه شد و مولانا در تکریم پیر و مراعات ادب در پیشگاه پیر ابیاتی می سراید.

شیخ واقف گشت از اندیشه اش/ شیخ چون شیرست و دلها بیشه اش
چون رجا و خوف در دلها روان/ نیست مخفی بر وی اسرار جهان

دل نگه دارید ای بی حاصلان/ در حضور حضرت صاحب دلان (مولوی، ۲/ ۳۲۱۶-۳۲۱۸)

ابراهیم ادهم سوزن به دریا افکند و به دریا اشاره کرد که سوزنم باز دهید هزار ماهی از دریا برآمد که هریک سوزنی زرین بر لب داشت. مولوی نتیجه می گیرد که در برابر اولیا باید سر تسلیم فرود آورد. زیرا رازدانی و احتیاط و آینده نگری و ارتباط با لوح محفوظ داشتن آنها را از خطا کردن باز می دارد

درباره اولیا و اعمال آنها قضاوت کردن عجولانه روا نیست.

دفتر دوم مثنوی مولوی امیری را توصیف می‌کند خفته‌ای را زیر درختی می‌بیند که ماری درون دهانش را یافته‌است او را بیدار می‌کند و وادار می‌کند که بدود و سیب‌های پوسیده که زیر درخت است بخورد وی به اکراه می‌خورد و دچار قی می‌شود و مار همراه سیب‌های پوسیده بیرون می‌آید مرد خفته که ابتدا می‌گفت:

شوم ساعت که شدم بر تو پدید / ای خنک آن‌را که روی تو ندید (مولوی، ۱۸۸۶/۲)

در اینجا به خطای خود پی برده و به شکرگزاری از آن می‌پردازد.

گفت خود تو جبرئیل رحمتی / یا خدایی که ولی نعمتی

ای مبارک ساعتی که دیدیم / مرده بودم جان نو بخشیدیم

تو مرا جوینان مثال مادران / من گریزان از تو مانند خران (مولوی، ۱۸۹۶/۲-۱۸۹۸)

در دفتر سوم مثنوی حکایت مردی که از حضرت موسی می‌خواهد زبان حیوانات را بفهمد پس از اینکه حضرت موسی از خداوند درخواست می‌کند قدرتی به او داده می‌شود که روز مرگ را خود را درمی‌یابد. برا فروخته و پریشان می‌شود و به حضرت موسی پناه می‌برد. رازدانی قرائت ضمیر، عاقبت اندیشی، تصرف جهان و ولایت تکوینی از ویژگی‌های پیران راهدان است. (مولوی، ۳/ ۳۳۸۵-۳۳۸۹)

مولانا در دفتر چهارم داستان آبگیر و سه ماهی را ذکر می‌کند. در این داستان تکیه بر اراده خود کردن و پیرو نور خود بودن را صفت پیشرو یا پیر می‌داند. در این داستان نخستین ماهی که می‌تواند به عقل خود تکیه کند، از آبگیر رها شد دومین ماهی که نماد پیر است خود را مردگی زد، و سومین ماهی که نه پیشرو بود و نه پیرو به هلاکت رسید.

عاقل آن باشد که او با مشعله‌ست / او دلیل و پیشوای قافله‌ست

پیرو نور خودست آن پیش‌رو / تابع خویشست آن بی‌خویش‌رو

مؤمن خویشست و ایمان آورید / هم بدان نوری که جانش زو چرید (مولوی، ۲۱۸۸/۴-۲۱۹۰)

در دفتر پنجم مثنوی حکایت شیخ مطرح شده که با مرید خود به طرف شهر می‌رفتند ترس از قحطی در فکر مرید پیدا شد پیر به واسطه آینه روشن ضمیر خویش رمز و راز مرید را دریافت.

تو نه‌ای زان نازنینان عزیز / که ترا دارند بی‌جوز و مویز

جوع رزق جان خاصان خداست / کی زبون هم‌چو تو گیج گداست

باش فارغ تو از آن‌ها نیستی / که درین مطبخ تو بی‌نان بیستی (مولوی، ۲۸۴۵/۵-۲۸۴۷)

در دفتر پنجم داستان راهبی را مطرح می‌کند که چراغ به دست در روز روشن با عزمی جزم مشغول جستجو بود. شخصی بدو گفت: با این گرمی و پشتکار در پی چیستی؟ در روز روشن با چراغ گشتن چه فایده‌ای دارد؟ راهب گفت: در پی یافتن انسانی هستم که مظهر انفاس الهی و صفات ربانی باشد. همان کسی که به گاه هجوم خشم و شهوت خویشتن‌داری کند.

گفت می جویم به هر سو آدمی / که بود حی از حیات آن دمی (مولوی، ۲۸۹۰/۵)

در دیوان شمس نیز مضمون فوق آمده است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت می نشود جسته ایم ما / آنکه یافت می نشود آنم آرزوست (دیوان شمس غزل/ ۴۴۱)

ضرورت وجود پیر از نگاه مولانا

پیر کامل ولی انسان ناقص است. ویژگی های پیر باعث می شود انسان های ناقص به دنبال انسان کامل باشند. اولیا مانند نسیم بهاری هستند که خزان وجود آدمی آن را سرسبز و شاداب می گردانند. آدمیان جزء و اولیا بمانند کل هستند و هر جزئی به ناچار به طرف کل خویش رهسپار می شود.

مر ترا عقلیست جزوی در نهان / کامل العقلی بجو اندر جهان

جزو تو از کل او کلی شود / عقل کل بر نفس چون غلی شود (مولوی، ۲۰۵۲/۱-۲۰۵۳)

پیر هدایتگر است، راه های تنگ سنگلاخ را می شناسد و بانگ دیو را از فرشته تشخیص می دهد ولی دیگران این قدرت تشخیص را ندارند.

پس رهی را که ندیدیستی تو هیچ / هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ

گر نباشد سایه او بر تو گول / پس تو را سرگشته دارد بانگ گول

غولت از ره افکند اندر گزند / از تو داهی تر درین ره بس بدند (مولوی، ۲۹۴۵/۱-۲۹۴۷)

پیر به منزله عقل و آدمیان به منزله عقل جزئی هستند. پیر مصداق عینی عقل معاد عقل آخر بین و عقل کلی است.

عقل تو همچون شتربان تو شتر / می کشاند هر طرف در حکم مر

عقل عقلند اولیا و عقل ها / بر مثال اشتران تا انتها (مولوی، ۲۴۹۷/۱-۲۴۹۸)

پیر برای تن همانند سر است همچنانکه تن بدون سر می میرد و لاشه ای بیش نیست. که طعمه گرگان وحشی می شود. (مولوی، ۱۹۹۴/۴-۱۹۹۶)

بدون تکیه بر پیر در گرداب هلاکت خواهیم افتاد. تکیه بر عقل و اراده باعث هلاکت خواهد شد.

چونک با شیخی تو دور از زشتی / روز و شب سیاری و در کشتی

در پناه جان جان بخشی توی / کشتی اندر خفته ای ره می روی (مولوی، ۵۴۱/۴-۵۴۲)

پیر آدمی را از تناقض های درون نجات می دهد. بدون کمک پیر رهایی از آن دشوار است.

کز تناقض های دل پشتم شکست / بر سرم جانا بیا می مال دست

زیر دست تو سرم را راحتت / دست تو در شکر بخشی آیتت

سایه خود از سر من برمدار / بی قرارم بی قرار

خوابها بیزار شد از چشم من / در غمت ای رشک سرو و یاسمن (مولوی، ۵۶۰/۶-۵۶۳)

پیر نردبان آسمان است که باعث صعود آدمیان می‌شود با بال و پر عاریتی می‌توان چون نمرود اوج گرفت ولی این اوج سرانجام سقوط را در پی خواهد داشت.

پیر باشد نردبان آسمان/ تیر پران از که گردد از کمان

نه ز ابراهیم نمرود گران/ کرد با کرکس سفر بر آسمان (مولوی، ۱۳۶۶-۱۳۶۵/۶)

ویژگی‌های پیر از نگاه مولانا

وجودشان در جهان ضروری و لازم است. مولانا در دفتر اول و در بیان داستان خلیفه‌ای که در بخشندگی از حاتم طایی پیشی گرفته، گریزی به لزوم داشتن پیر می‌زند و از حسام الدین می‌خواهد که در بین این داستان یکی دو کاغذ هم در وصف پیر سیاه کرده و به مابقی ابیات اضافه کند:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر/ هست بس پر آفت و خوف و خطر

آن رهی که بارها تو رفته‌ای/ بی قلاوز اندر آن آشفته‌ای (مولوی، ۱/ ۲۹۴۳-۲۹۴۴)

پیران مظهر کامل حق تعالی:

جان انسان‌های کامل قبل از این جهان مادی موجود بوده و روح او قبل از ورود به این جهان از فیض الهی بهره‌مند بوده‌است. بنا بر این با اسرار آشنایی یافته و وجودش ضروری است.

پیر ایشانند کین عالم نبود/ جان ایشان بود در دریای جود

پیش ازین تن عمرها بگذاشتند/ پیشتر از کشت بر برداشتند

پیشتر از نقش جان پذیرفته‌اند/ پیشتر از بحر درها سفته‌اند (مولوی، ۲/ ۱۶۸ تا ۱۷۰)

طعام پیر نور است:

ایشان با دیگر انسان‌ها تفاوت ذاتی و روح و جانی زاید بر دیگر افراد انسانی دارند.

همچنان این قوت ابدال حق/ هم ز حق دان نه از طعام و از طبق

جسمشان را هم ز نور اسرشته‌اند/ تا ز روح و از ملک بگذشته‌اند (مولوی، ۳/ ۶۷-۷)

باز غیر عقل و جان آدمی / هست جانی در نبی و در ولی (مولوی، ۴/ ۴۰۹)

صاحب انفاس رحمانی و کرامت:

انسان‌ها باید این رسیدن نفحات را غنیمت بدانند. هر لحظه‌ای دارای معراجی هستند. شأن و مقام او قرب حق تعالی است.

گفت پیغمبر که نفحات‌های حق/ اندر این ایام می‌آرد سبق

گوش هس دارید ای اوقات را/ در ربایید این چنین نفحات را

نفحه‌ای آمد شما را دید و رفت/ هرکه را می‌خواست جان بخشید و رفت

(مولوی، ۱/ ۱۹۵۱-۱۹۵۳)

هر دمی او را یکی معراج خاص/ بر سرفروش نهد حق تاج خاص

صورتش بر خاک و جان در لامکان/ لامکانی فوق و هم سالکان (مولوی، ۱/ ۱۵۸۰-۱۵۸۱)

همه موجودات مطیع ایشانند:

روح و جان و حقایق همه موجودات مطیع جانیست که از حد عقول و ادراک درگذرد و به بی نهایت پیوندد. لذا ماهیان دریا سوزن خرقه ابراهیم ادهم می شوند؛ همانگونه که رشته نخ تابع سوزن است. (مولوی، ۳۲۱۵/۲ - ۳۲۲۱)

چاکری و سرسپردگی:

تنها کسانی می توانند از گرداب حوادث نجات یابند که تسلیم پیر باشند و عنایت پیر را جلب کند درغیر این صورت زود از درگاه خدا مردود می شود مرید باید در مقابل شیخ، مانند موسی در مقابل خضر باشد و هیچ اعتراضی از نحوه عملکرد و عقاید او نداشته باشد؛ سخن گفتن و ادعا داشتن در حضور شیخ ترک ادب است.

چون گرفت پیر، هین! تسلیم شو / همچو موسی زیر حکم خضر رو (مولوی، ۱/ ۲۹۶۹)

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر / دامن آن نفس کش را سخت گیر (مولوی، ۲/ ۲۵۲۸)

این رسولان ضمیر رازگو / مستمع خواهند اسرافیل خو

نخوتی دارند و کبری چون شهان / چاکری خواهند از اهل جهان (مولوی، ۳/ ۳۶۰۵ - ۳۶۰۶)

پلیدی‌ها در وجود پیر اثرگذار نیست:

از نظر مولانا پیر خمی است که به دریا متصل است هرگز آلوده نمی شود یا مانند نور خورشید است اگر به حدث و خبث هم بتابد آلوده نمی شود .

جام می هستی شیخ است ای فلیو / کاندر او اندر نگنجد بول دیو

پر و مالا مال از نور حق است / جام تن بشکست ، نور مُطلق است

نور خورشید از بیفتد بر حدث / او همان نورست نپذیرد خبث (مولوی، ۲/ ۳۴۰۹ - ۳۴۱۱)

هر لقمه برای پیر حلال است و پیر قدرت استحاله پدیده‌ها را دارد هر لقمه شبهه‌ناکی برای حلال است اما دیگران نباید هر لقمه شبهه‌ناکی را به حلقوم فروبرند.

لقمه و نکته‌ست کامل را حلال / تو نه‌ای کامل مخور می‌باش لال

چون تو گوشی او زبان نی جنس تو / گوش‌ها را حق بفرمود انصتوا (مولوی، ۱/ ۱۶۲۰ - ۱۶۲۱)

قدرت برای سلیمان فساد نمی آورد ولی دیگران ممکن است فاسد شوند.

پس سلیمان همتی باید که او / بگذرد زین صد هزاران رنگ و بو (مولوی، ۱/ ۲۶۰۹)

تقلید از پیران راهدان روانیست تا کسی ابراهیم نشده‌است نباید درون آتش قدم بگذارد انسان کامل خاک را به طلا تبدیل می‌کند ولی انسان ناقص طلا را خاکستر می‌کند.

کاملی گر خاک گیرد زر شود / ناقص از زر برد خاکستر شود (مولوی، ۱/ ۱۶۰۹)

تحلیل و مقایسه:

وجوه اشتراک نظرات غزالی و مولوی

* انسان دارای دو بعد است که بعد روحی او از عالم لاهوت جداشده و برای مدتی به عالم ناسوت آمده است.

* دل جایگاه تجلی خدا است. انسان جوهر وجودی عالم است. تمام ارزش عالم به وجود انسان بسته است. انسان هدف و غایت خلقت است و بین دو بی‌نهایت مثبت و منفی قرارداد که در جهت مثبت به اعلیٰ علیین و در جهت منفی به اسفل السافلین ختم می‌شود.

* انسان متشکل از نیروهای متضاد است، از طرف روح گرایش مثبت، از طرف جسم گرایش منفی دارد. اگر انسان ابعاد مثبت خود را شکوفا سازد، به کمال می‌رسد. اگر ابعاد منفی خود را شکوفا سازد، به حیوانیت می‌رسد.

* مانع رشد و کمال خودپرستی است. عقل در مقابل نفس اماره عمل می‌کند، هدفش رسیدن به خداست. ملک و مال، عامل خودپرستی است.

* راه‌های رسیدن به کمال احساس نیاز به کمال، طلب، مبارزه با هوا و هوس، قدم در راه معنویت، جدا شدن از علائق خاکی، کنار گذاشتن خودپرستی، تکیه بر تهذیب نفس، به‌دست آوردن آگاهی رعایت ادب، وفای به عهد، همنشینی با عالمان، توجه به غذای حلال و حرام، تمسک به دامان اولیای الهی و استمداد از عنایت الهی است.

* مولوی به نظرات غزالی در مبحث انسان کامل نظر داشته و تأثیر پذیرفته است. و دیدگاه مولوی در موضوع انسان کامل، تشابهات زیادی با نظر غزالی دارد. هر دو معتقدند، انسان کامل همان پیر طریقت یا مرشد است. کسی که به دلیل دستگیری مردم مشمول لطف خدا واقع شده است.

* هر دو باور دارند که وظیفه پر دستگیری مردمان و کمک به خلائق است، اما این کار بدون خدمت و اطاعت و سرسپردگی به شیخ میسر نمی‌شود. اگر سالک انتظار کمک یا دستگیری از پیر دارد باید در کمال ادب به محضر وی برسد. درست است که رسالتشان کمک به مبتدیان و سالکان راه است، اما آن‌ها تنها به کسانی مدد می‌رسانند که لایق کمک و فریادرسی آنان باشند. مریدان هم کسانی‌اند که در راه جلب توجه و عنایت اولیاء همه دار و ندار خود را ترک‌گفته و مخلصانه و مؤدبانه شب و روز خدمت می‌کنند.

* هر دو اظهار بندگی و ضعف در برابر مراد را موجب جذب و جلب توجه و اعتنای معشوق ازلی می‌دانند. پس بهترین و بالاترین عبادات و کارها در طریقت، خدمت به پیر طریقت است؛ زیرا «هیچ چیز چون ظل پیر، نفس انسان را نمی‌کشد» و ارتقاء نمی‌دهد.

وجوه اختلاف نظرات غزالی و مولوی:

* پیرغزالی موجودی زمینی است که با تلاش و کوشش و ریاضت به این درجه رسیده است. اگرچه مرید باید از پیر کاملاً اطاعت کند و سرسپرده او باشد ولی پیر ممکن است دچار خطا و اشتباه هم بشود.

* پیرغزالی مقید به رعایت اصول ظاهری دینی است و غزالی پیران متصوف را که به ظاهر دین توجه نمی‌کنند و باعث ترک ظواهر شریعت می‌شوند حمله می‌کند و آن‌ها را اباحتی می‌خواند که « کشتنی‌ند و شیاطین خلقند و دشمن خدای و رسولند»

* مولانا به اختلاف ذاتی ارواح و نفوس انسان معتقد است. دریافت‌ها و عقول آدمی را نیز ذاتی می‌داند. انسان کامل مولوی دارای اسرار و نور الهی در درون خود است. آیینۀ تمام‌نمای دیگران است به خویشتن خویش ایمان دارد. جسم انسان کامل در طبیعت و جانش در ماورای طبیعت است. کرامات و خرق عادات از آن‌ها سر می‌زند. دیگران از فیض وجودی بهره‌مند می‌کنند از اسرار غیبی و اوضاع و احوال پنهانی خلاق آگاهند. به درون آدمیان احاطه دارند.

انسان کامل مولوی موجودی فرازمینی است که با خداوند و جهان غیب ارتباط دارد، از غایبان، مدد می‌گیرد دست او، قبضه الله است، روح و جانی زاید بر دیگر افراد انسانی دارد. با دیگر انسان‌ها تفاوت ذاتی دارد. در مواردی بی‌تقید به ظاهر، لا ابالی و مغرور است. بعضی از محرمات که برای دیگران حرام است برای پیر حلال می‌داند.

وی متذکر می‌شود که آنچه در نظر ما اباحه و لغزش است، ممکن است برای مشایخ کامل روا و مایه هدایت باشد، زیرا خداوند به برکت وجود این افراد، آنچه را که برای دیگران آلوده است طهور می‌سازد. همان‌گونه که پیامبر بدون مصلی هر جا نماز می‌خواند و آن جا پاک می‌شد. در داستانی وقتی بیگانه در حق شیخ طعنه می‌زند که وی شراب‌خوار است مرید شیخ در جواب می‌گوید:

«این نباشد و بود ای مرغ خاک/ بحر قلزم را زمر داری چه باک

نیست دون القلتین و حوض خرد/ کی تواند قطره‌هایش از کار برد»

(مولوی، ۲ / ۳۳۰۸-۳۳۰۹)

البته مولانا چنین حالی را شایسته مشایخ کامل می‌داند. همواره تأکید می‌کند که کار صوفی‌نمایان و مبتدیان که در صدد فریب مردم هستند را نباید با پاکان مقایسه کرد.

نتیجه گیری:

چنانچه بخواهیم این دو دیدگاه را به‌طور عمومی از نظر نقاط اشتراک و افتراق در کنار یکدیگر قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که جز بعضی موارد خاص نظر مولوی تحت تأثیر نظرغزالی است البته دلیل بعضی از تفاوت‌ها را می‌توان در مسائل فردی و تفاوت‌های زمانی این دو دانشمند نسبت به این مسئله یافت .

شرایط سیاسی و اجتماعی در چگونگی باور به یک موضوع و از جمله موضوع ولایت و انسان کامل تأثیرگذار است. به نظر می‌رسد وجود شیعیان اسماعیلیه و مخالفت شدید غزالی با باطنیان که تحت تأثیر مسائل سیاسی و اجتماعی هیئت حاکمه است و اعتقاد و سرسپردگی مطلق اسماعیلیه به خلفا و امامان خود، غزالی را به اجبار به این جهت سوق می‌دهد که به ندرت وارد مباحث ولایت و انسان کامل شود. در نتیجه با وجود اینکه آثار متعددی در زمینه‌های مختلف تصنیف و تألیف کرده- است کمتر وارد مباحث ولایت و انسان کامل شده‌است. اگرچه در آثار خود با یاد آوری داستان موسی و خضر بر وجود پیر تأکید و توصیه می‌کند؛ اما برخلاف مولوی وارد مباحث کلامی و عرفانی درباره انسان کامل نمی‌شود.

منابع و مأخذ

قرآن مجید

۱. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۷۰ شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، انتشارات امیر کبیر
۲. آشنا، احمد بن ابوالحسن ژنده پیل، انس الثائین و صراط الله المبین، چاپ علی فاضل، ج ۱، تهران ۱۳۵۰ ش
۳. افراسیاب پور، علی اکبر و فلور ولی پور چهارده چریک، انسان کامل از دیدگاه حکیم سنائی غزنوی، فصلنامه تخصصی عرفان اسلامی، دوره نهم، ش ۳۴، زمستان ۱۳۹۱ ش، صص ۱۱۶ - ۹۱
۴. افلاکی العارفی شمس الدین احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، چاپ سوم تهران: ۱۳۷۵، چاپ
۵. برومندی، آرزو و همکاران، بررسی تطبیقی فهم هرمنوتیکی از دیدگاه گادامر و مولانا، فصلنامه علمی عرفان اسلامی، سال شانزدهم، شماره ۶۴، تابستان ۱۳۹۹، صص ۲۴۵ - ۲۲۵
۶. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴) فرار از مدرسه، تهران: امیرکبیر
۷. ----- (۱۳۹۴)، ارزش میراث صوفیه، انتشارات امیرکبیر تهران
۸. ----- (۱۳۸۳) تصوف ایرانی از منظر تاریخی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، سخن.
۹. زمانی کریم، شرح جامع مثنوی، تهران ۱۳۸۵، انتشارات اطلاعات
۱۰. سروش عبدالکریم، ۱۳۸۸، قصه ارباب معرفت، دفتر نخست، انتشارات صراط، تهران
۱۱. شدر، ه. ه.، ۱۹۷۶ «نظریه انسان کامل عندالمسلمین...»، ناشر وکالت مطبوعات کویت
۱۲. صلواتی، عبدالله و فاطمه کوکرم، تبیین ضرورت‌های سه‌گانه انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و عالمه طباطبایی، فصلنامه علمی عرفان اسلامی، سال ۱۶، ش ۶۴، تابستان ۱۳۹۹، صص ۵۳ - ۳۹
۱۳. غزالی، ابو حامد محمد. (۱۳۹۳)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۱۴. ----- ۱۳۳۳، مکاتیب فارسی، ج ۱، فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، چاپ عباس اقبال، تهران.
۱۵. -----، مشکاة الأنوار، أبو العلا عفیفی، الناشر: الدار القومیة للطباعة والنشر، القاهرة، بی تا.
۱۶. ----- (۱۳۴۹) المنقذ من الضلال، ترجمه زین الدین کیانی نژاد تهران: عطایی
۱۷. -----، بی تا، إحياء علوم الدین، الناشر: دار المعرفة - بیروت،
۱۸. فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱

۱۹. فارابی ابونصر، تحصیل السعاده، ۱۹۸۳، دارالاندلس
۲۰. مولوی، جلال الدین، ۱۹۲۵، رینولد نیکلسون، مثنوی معنوی، انتشارات امیر کبیر
۲۱. مولوی، جلال الدین، ۱۳۷۸، کلیات شمس، نشر پیمان
۲۲. نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، به کوشش ماریژان موله، تهران، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م
۲۳. همایی، جلال الدین، غزالی نامه، ۱۳۴۲ بی جا، بی تا، انتشارات فروغی
۲۴. همدانی، عین القضاة، تمهیدات، به کوشش عفیف عسیران، تهران، طهوری ۱۳۷۳ش

Received: 2022/11/18
Accepted: 2023/1/26
Vol. 21/No. 79/Spring 2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Comparing Perfect Man from the Viewpoint of Ghazali and Maulana

SeyyedHamid Mirsoleimani Azizi¹, Mohammad Ali Khaledian^{2*}, Hassanali Abbaspur Esfadan³

PhD Student, Persian Language & Literature, Gorgan Branch, Islamic Azad University, Gorgan, Iran.

Assistant Professor, Persian Language & Literature Gorgan Branch, Islamic Azad University, Gorgan, Iran. *Corresponding Author, Khaledyan344@gmail.com

Assistant Professor, Persian Language & Literature, Gorgan Branch, Islamic Azad University, Gorgan, Iran.

Abstract

The concept of the “perfect man” and his characteristics are a significant subject in Sufism and Islamic mysticism. The perfect man manifests God, and knowing him is like knowing God. (Problem statement) The study of the characteristics of the perfect man among the various views propounded by the mystics and the comparison and evaluation of these views can develop knowledge and guidance. (Research purpose) Ghazali and Rumi are among the most prominent thinkers in the Islamic world. The purpose of this study is to identify the perfect man and his characteristics from the viewpoint of Ghazali, and accordingly, draw a comparison between Ghazali’s and Rumi’s thought. The present research is a descriptive-analytical desk study. The results of the study indicate that the concept of the “perfect man” is also used in Ghazali’s works. Both Ghazali and Rumi believe in the necessity of a thorough and perfect man and his ultimate superiority. Ghazali and Rumi are Ash’arists and believe that Sufism is the best way to arrive at the truth. While Ghazali is a pious and dismayed Sufi, Rumi believes in romantic Sufism. Ghazali’s perfect man is bound to observe the outward religious principles. However, due to Rumi’s reproachful nature, Rumi’s sage, in some rare instances, does not adhere to the externals and is thoughtless. Ultimately, both Ghazali and Rumi believe that the Prophet Muhammad, who is the last prophet and messenger of God, has the highest and most complete degree of perfection. Mentioning other mystics’ views, this study attempts to review and compare the views of Ghazali and Rumi in this regard.

Keywords: perfect man, Ghazali, Rumi, sage, love.